

روزبه رحیمی: ترجمه‌ی کتاب جدیدی از هرتا مولر نویسنده‌ی رومانیایی و گزیده‌ای از اشعار کریستینا لوگن شاعر سوئدی، فرصتی به‌وجود آورد تا با رباب محب مترجم این کتاب‌ها گفت‌وگو کنیم. سال گذشته نیز کتاب «شبانه‌های شیلی» نوشته‌ی روبرتو بولانیو از این مترجم منتشر شده بود. رباب محب سال‌هاست که در سوئد زندگی می‌کند و این کتاب‌ها را از زبان سوئدی به فارسی برگردانده است. محب فارغ‌التحصیل جامعه‌شناسی از دانشگاه تهران است و تحصیلات خود را در رشته‌ی پداگوژیک یا تعلیم و تربیت در دانشگاه استکهلم ادامه داده است. از رباب محب تاکنون بیش از ۲۰ عنوان کتاب منتشر شده است.

شما کتاب‌های زیادی دارید که متأسفانه تعداد اندکی از آن‌ها در ایران منتشر شده است. در ابتدا برای آشنایی بیشتر خوانندگان ما با شما، قدری از خودتان و آثارتان بگویید.

من متولد ۱۵ مهر ۱۳۳۲ در شهر اهواز هستم. تنها افتخار زندگی من فرزند سی‌ویک ساله‌ام، «بینش» است، اولین ناشنوایی که موفق شد آرشتیکت (مهندس معمار) شود. از نوجوانی می‌نویسم، بدون این‌که ادعای نویسندگی داشته باشم. عمری است از راه شغل معلمی امرار معاش می‌کنم، چون نوشتن نان نمی‌شود که البته کاش می‌شد. اولین کتابی که از من منتشر شد یک مجموعه داستان برای نوجوانان بود با عنوان «با دست‌های پر به خانه بر می‌گردیم» که نشر نگاه منتشر کرد. کتاب‌های منتشر شده :

شعر:
وارینیا (باران، استکهلم، ۱۹۹۴)، آنام کوچک خدا (باران، استکهلم، ۱۹۹۶)، زنجوره‌های مخدوش (قلم، گوتنبرگ، ۱۹۹۸)، کلاستروفوبی تن (به همراه سهراب مازندرانی و سهراب رحیمی، رویا و آی جی. لوند، ۱۹۹۸)، پس از این اگر از هراس خالی بمانم (لاجورد، ایران، تهران، ۱۳۸۳)، ر (دریا، استکهلم، ۲۰۰۷)، از زهدان مادرم تا باب تمثیلات (دریا، استکهلم، ۲۰۰۸)، پاورقی (باران، استکهلم، ۲۰۰۸)، من پاره‌های یک منظره‌ام (آزاد ایران، ۲۰۰۹)، جهان از یک عطسه می‌میرد (آزاد ایران، ۲۰۱۳)، سه پیاله شعر (منتخب اشعار، به همراهی مانا آقایی و روشنگر بی‌گناه، آزاد ایران، ۲۰۱۳).

ترجمه از زبان سوئدی:
سُند (ایدا بریل، شعر، آزاد ایران، استکهلم، ۲۰۰۸)، دستم را بگیر، مضحک و غریب می‌شود (کاتارینا گرپین برگ، شعر، آزاد ایران، استکهلم، ۲۰۰۸)، خداحافظ، خوش باشی! (کریستینا لوگن، شعر، آزاد ایران، استکهلم، ۲۰۰۸)، برگزیده‌ی اشعار کریستینا لوگن (آزاد ایران، استکهلم، ۲۰۰۹)، شبانه‌های شیلی (روبرتو بولانیو، داستان، بوتیمار، ایران، ۱۳۹۱).

داستان:
با دست‌های پر به خانه بر می‌گردیم (نگاه، ایران، ۱۳۷۹)، یک سرگذشت و دو نامه (باران، استکهلم، ۲۰۰۹).

علمی-تحقیقی:
پری دریایی هانس - معرفی شیوه‌های آموزشی و تربیتی کودکان اوتیزم (لاجورد، ایران، ۱۳۸۱).

ترجمه از فارسی به سوئدی:
تجربه‌های آزاد (شهرنوش پارسی‌پور، استکهلم، انتشارات آزاد ایران، ۲۰۱۲)، نگران نباش (مهسا محب‌علی، آزاد ایران، استکهلم، ۲۰۱۳).

قبل از این‌که هرتا مولر برنده‌ی جایزه‌ی نوبل شود، کمتر کسی در ایران او را می‌شناخت و ترجمه‌ی غلامحسین میرزاصالح از کتاب «سرزمین گوجه‌های سبز» هم با استقبال خوانندگان و منتقدان مواجه نشد. اما به‌نظر می‌رسد توجه شما به آثار این نویسنده به قبل از این جایزه بر می‌گردد. در مورد این آشنایی بگویید.

آشنایی من با آثار خانم مولر ربطی به جایزه‌ی ادبی نوبل ندارد. چون اساساً من با نفس جوایز ادبی مخالفم. از دریچه‌ی نگاه من این جایزه‌ها روح بازار و کاپیتالیسم را مثل یک اختاپوس بر دامنه‌ی سبز شعر و ادبیات و هنر پهن می‌کنند. کافی است اندکی وقت بگذاریم و چند دقیقه‌ای به جشن جایزه‌ی نوبل نگاه کنیم. بهتر است بیشتر از این وارد این مقوله نشوم. سابقه‌ی آشنایی من با آثار خانم مولر با «زمین پست» شروع شد. ناگهان با زن نویسنده‌ی رویبرو شدم که از شیخ و سایه‌های ترس‌های کودکی با زبانی شاعرانه سخن می‌گوید، تا کابوس‌ها و هراس‌های‌اش را درمان کند. «زمین پست» اولین اثر خانم مولر است اما او از همان آغاز نشان داده است که نویسنده‌ای است تیزبین و صاحب سبک. همین مساله باعث شد که به سراغ دیگر آثار خانم مولر بروم.

چه ویژگی‌ای در آثار هرتا مولر شما را مشتاق به ترجمه‌ی آن‌ها کرد؟

طنز خاص او. شیوهی نگاهش به خود و پیرامونش، و پس از آن مصاحبه‌ی خانم مولر با روزنامه‌نگار سوئدی خانم لئا کلم تگ با عنوان «می‌نویسم چون می‌ترسم». این مصاحبه حدود یک سال پیش از اهدای جایزه‌ی نوبل به وی در روزنامه‌ی «داگنز نی هتر»، یکی از مشهورترین روزنامه‌های سوئد، منتشر شد و من این مصاحبه را ترجمه کردم که در سایت «دوات» منتشر شد. یکی دو داستان کوتاه هم از خانم مولر ترجمه کردم که در مجله‌ی «باران» در استکهلم چاپ شد. در همان زمان دست به ترجمه‌ی دو اثر از ایشان زدم. من پیش از این در مصاحبه با خانم ماهرخ غلامحسین پور گفتم: «جهان آثار هرتا مولر سرشار است از حسن خفقان، ترس و شکست. دنیایی که دست‌های چائوشسکو و سایه‌ی سیاه دیکتاتوری در فضایی مشحون از سیاهی و ترس از استالینیسیم و سرکوب مدام، تیره و تارش کرده است. خانم مولر ادعا می‌کند که به زبان توجهی ندارد. اما من مجذوب زبان ویژه‌ی او شدم. نحوه‌ی بیان او به شعر پهلو می‌زند. زبان او شاعرانه است.»

«زمین پست» اولین اثر هرتا مولر است. این کتاب از نظر مضمون، فرم داستان و زبان چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با دیگر کتاب‌هایش دارد؟

خانم مولر صاحب سبک است. سبکی که از ابتدا تاکنون دنبال کرده است. البته شاید در ترجمه‌ی مترجم‌های مختلف «تفاوت»هایی رخ دهد، نمی‌دانم. متأسفانه من ترجمه‌ی آقای غلامحسین میرزاصالح از کتاب «سرزمین گوجه‌های سبز» را خوانده‌ام و آثار خانم مولر را فقط به زبان سوئدی خوانده‌ام. در زبان سوئدی من تفاوت فاحشی میان آثار خانم مولر نمی‌یابم، هرچند که هر اثر هویت خاص خود را دارد. اما مضمون‌های این نویسنده مشخص است: چائوشسکو با مردم چه کرد؟ مردم چگونه عمل یا رفتار کردند؟ خطاهای کمونیسم و ترس و اختناق و تحقیر. البته به ظاهر این‌طور به نظر می‌رسد که به‌طور مثال «گرسنگی و ابریشم» با «زمین پست» یا سایر کتاب‌های خانم مولر تفاوت ماهوی دارد، اما به اعتقاد من این‌طور نیست. و گرچه بعضی از خوانندگان مولر «گرسنگی و ابریشم» را یک مقاله یا بیانیه می‌دانند، اما به‌طبع نویسنده‌ای چون مولر در هر کار تازه می‌کوشد کاری نو خلق کند و خود را تکرار نکند. این امر به معنی تفاوت در سبک و پرداختن محتوا نیست.

بدون شک هرتا مولر نویسنده‌ای سیاسی‌نویس است و جایزه‌ی نوبل را نیز به پاس مبارزه‌ی شجاعانه‌اش در دوران حکومت چائوشسکو دریافت کرده است. در مصاحبه‌ای از شما خواندم که میان «از سیاست نوشتن» و «سیاست‌زدگی» تفاوت قائل شده‌اید. در مورد این تفاوت توضیح می‌دهید؟

اساساً من علاقه‌ای به بحث‌های سیاسی ندارم، هرچند گاه بعضی از نوشته‌های خودم از جانب عده‌ای خوانندگان سیاسی تلقی می‌شود، اما با این وجود تصور می‌کنم «از سیاست نوشتن» یعنی درپچه‌ی نگاه را به سمت مسائل اجتماعی بازکردن. از آنجایی که مسائل اجتماعی با سیاست آمیخته است، پرداختن به زندگی و معضلات اجتماعی به خودی خود رنگ سیاست به خود می‌گیرد. اما سیاست‌زدگی مثل گرم‌زدگی یا سرمازدگی فکر و اندیشه است. نوعی آسیب اجتماعی است. مثل یک بیماری مزمن به روح جامعه خدشه وارد می‌کند، یعنی بیمارگونه است و ناهنجار. و به طبع پیامدی ندارد مگر تخریب. مختصر بگویم سیاست‌زدگی سلامت جامعه را به خطر می‌اندازد، در حالی که از «سیاست نوشتن» می‌تواند در مسیری رشد کند که به آگاهی اجتماعی می‌انجامد.

به نظر شما عنصر ترس چه تأثیری بر قلم مولر داشته است؟ تصور می‌کنم پیش‌تر کمی در این‌باره گفته‌ام. به هر تقدیر «ترس» مادر قلم خانم مولر است. این ترس فقط ترس از دیکتاتوری نیست، ترس از جهل و حماقت انسانی نیز هست.

کتاب دیگری که از هرتامولر ترجمه کرده‌اید، «گرسنگی و ابریشم» است. ممکن است درباره‌ی این کتاب هم توضیح دهید؟ «گرسنگی و ابریشم» تأملی است بر تجارب گروهی. اجازه دهید در این‌باره وقتی صحبت کنیم که کتاب منتشر شده باشد.

زندگی هرتا مولر اثر مستقیم بر آثارش داشته است. آیا تجارب شما در زندگی، در نزدیکی به این آثار مؤثر بوده است؟ من اگر نام‌های داستان‌های مولر را (منظورم نام افراد و شهرهاست) به نام‌های فارسی برگردانم تصور خواهم کرد که نویسنده حوادث و تجارب زندگی مرا ترسیم کرده است.

همان‌طور که در سوال اول هم اشاره کردم، هرتا مولر پس از دریافت جایزه‌ی نوبل یک‌باره مورد توجه مترجمان ایرانی قرار گرفت. به‌طوری که از بعضی کتاب‌های او ۲ و یا ۳ ترجمه انجام شد. آیا چنین رقابتی میان مترجمان اروپایی هم وجود دارد؟ یا اینکه هرتا مولر پیش از دریافت نوبل هم چهره‌ی شناخته شده‌ای بوده است؟

بی‌شک رقابت در همه جای دنیا و در تمام حوزه‌ها هست، ولی تصور نمی‌کنم به آن شکلی باشد که در ایران مرسوم است. از این گذشته من فقط از سوئد خبر دارم. و تا جایی که می‌دانم در سوئد ترجمه یک حرفه‌ی تخصصی است و اکثر ناشران بزرگ

مترجمان خاص خود دارند. مترجمان حقوق دریافت می‌کنند تا آثار مطرح دنیا را به زبان سوئدی برگردانند. بله خانم مولر در کشور سوئد چهره‌ای شناخته شده بود، حداقل نزد خوانندگان ادبیات. حدود ۸ یا ۹ اثر ایشان پیش از سال ۲۰۰۹ یعنی سالی که خانم مولر موفق به دریافت جایزه‌ی نوبل شوند به زبان سوئدی منتشر شده است. در مورد خودم که ابدأ این‌طور نیست. من به بازار و تقاضای واقعی نمی‌نهم. دو سال تمام روی ترجمه‌ی «شبانه‌های شبلی» اثر با ارزش روبرتو بولانیو کار کردم. می‌دانید که بولانیو در قید حیات نیست، نوبل هم نگرفت. اما من به قدری شیفته‌ی قلم او هستم که دوست دارم مترجم همه‌ی آثار او باشم.

کتاب دیگری که اخیراً با ترجمه‌ی شما روانه‌ی کتابفروشی‌ها شده است، «زیر پل‌های فراموشی» نام دارد. لطفاً توضیحی درباره‌ی شاعر این مجموعه بدهید و اینکه چرا لوگن را شاعر فقدان یاد نامیده‌اید؟
انتخاب عنوان این کتاب که برگزیده‌ای از اشعار خانم لوگن است، پس از بحث‌های طولانی با همکارم آقای وحید علیزاده رزازی انتخاب شد. این‌که ما انسان‌ها حافظه‌ی تاریخی نداریم دیگر امروزه به یک شعار تبدیل شده است، حال بماند که این «شعارشده» یک واقعیت همه‌گیر است. اما در این راستا رازی هم هست که نانوشته است. بگذارید خواننده خود به این راز پی ببرد.

اشعار لوگن پر از خشم است و گویی هویت زنانه‌ی شاعر در مقابله با خشونت تاریخی مرد علیه زن شکل می‌گیرد. نظر شما چیست؟

تصور می‌کنم خانم لوگن با هر خشونت مخالف باشد. خب طبیعی است، او زن است و تجارب او زنانه. اما او نخواست است کسی را متهم کند، یا به عبارتی او یک نظام را زیر تیغ انتقادش برده است. سالیان سال است زن در جامعه‌ی سوئد صدای فردی خود را یافته است. اما این بدین معنا نیست که در این جامعه میان زن و مرد برابری کامل برقرار است. نه، ولی زمینه‌های آن فراهم است، به زمان نیاز دارد و به همت زن‌ها و مرد‌ها، و شعر لوگن گامی است بزرگ در این راه.

رویکرد شما در ترجمه‌ی شعرها چه بوده است؟ و تجربه‌ی ترجمه‌ی مشترک را چگونه دیدید؟
تجربه‌ی بسیار خوبی بود. من بیست و یکی دو سال است ساکن استکهلم هستم. از زبان عامیانه دور افتاده‌ام. البته به فارسی زیاد کتاب می‌خوانم اما کافی نیست. زبان مردم در مسیر دیگری حرکت می‌کند. از این گذشته به اعتقاد من بهتر است در ترجمه‌ی شعر یک‌تخته عمل نکرد.

ابتدای کتاب نوشته شده که حق انحصاری ترجمه‌ی تمامی مجموعه اشعار کریستینا لوگن به فارسی، از طرف ایشان برای همیشه در اختیار شما گذارده شده است. خانم لوگن در مورد انتشار آثارشان در ایران چه نظر و احساسی دارند؟
این کتاب سومین کتابی است که من از خانم لوگن ترجمه می‌کنم. آخرین کتاب ایشان با عنوان «خداحافظ خوش باشی» و «برگزیده‌ی اشعار» را انتشارات آزاد ایران در سال ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ میلادی در سوئد منتشر کرد. تقریباً دو سال پیش از انتشار این دو کتاب من با ایشان نامه‌نگاری داشتم و ایشان با حوصله و بردباری تمام به پرسش‌های من پاسخ دادند، چیزی که باعث شد من شعر لوگن را بهتر بفهمم. باید بگویم استقبال خانم لوگن واقعاً مرا غافلگیر کرد. این‌جا یک نکته فراموش نشود، در سوئد وقتی نویسنده‌ای به مترجمی اجازه‌ی ترجمه می‌دهد در اجازه‌نامه نمی‌نویسند «حق انحصاری»، چون این رسم این کشور است که اولین کسی که اجازه‌ی ترجمه پیدا می‌کند عرفاً و اخلاقاً مالک حق ترجمه است. من سال‌ها پیش درصدد ترجمه‌ی کتابی از خانم آن پدرلوند برآمدم. وقتی با ایشان تماس گرفتم به من گفتند با آقای رحیمی تماس بگیرم زیرا که آقای رحیمی قبلاً اجازه‌ی ترجمه گرفته است. این درحالی است که در آن زمان آقای رحیمی فقط یکی دو شعر پدرلوند را ترجمه کرده بود که من اصلاً خبر نداشتم. همین امر در مورد ترجمه‌ی مجموعه داستان «آفتابپرست حیرت‌انگیز» اثر خانم اینگرید ایل فلت نیز پیش آمد. خانم شهلا میرلاشاری که یادشان گرامی باد، ایشان دیگر در قید حیات نیستند - روزی با اجازه‌ی خانم ایل فلت یک داستان از یکی دیگر از مجموعه‌های خانم نویسنده را به فارسی ترجمه کرده بود، که در مجله‌ی باران منتشر شده بود. خانم ایل فلت از من خواستند پیش از ترجمه با آقای مافان صاحب امتیاز نشر «باران» تماس بگیرم و من این کار را کردم. مانعی پیش نیامد و من هر دو اثر را ترجمه کردم. سخن به درازا رفت، اما تصور می‌کنم این بحث‌ها لازم است. چون ما در ایران قانون کپی‌رایت را رعایت نمی‌کنیم، و این خیلی بد است. این بی‌قانونی، یا بهتر بگویم قانون جنگل، ما را هزاران پله از اندیشه‌ی دموکراسی دور می‌کند. کاش اهل قلم در این راه پیش‌گام شوند.

چه نسبتی می‌توان میان آثار و شخصیت هر‌تا مولر و کریستینا لوگن برقرار کرد؟
من خانم لوگن را شاعری بزرگ می‌دانم که همان‌قدر سیاسی می‌نویسد که خانم مولر. حال اگر «سیاسی نوشتن» واژه‌ی درستی باشد. خانم لوگن نیز به مسائل پیرامون خود و جامعه‌ی خود می‌پردازد اما با ابزار دیگری. اما از آنجایی که میان مسائل کشور رومانی دوران کودکی و جوانی خانم مولر با مسائل کشور سوئد تفاوت فاحش وجود دارد، به‌طبع میان آثار این دو نویسنده نیز فاصله‌ای هست با همان بُعد جغرافیایی که میان من و شما؛ شما در ایران و من در سوئد.

هم‌اکنون چه کتابی در دست تألیف یا انتشار دارید؟

یکی دو کار در دست دارم، اما نمی‌دانم کی آماده می‌شوند و یا اساساً به زیر چاپ خواهند رفت یا نه. ولی اگر فرصت شد دوست دارم رمانی را پرداخت کنم که که طرح اولیه‌اش آماده است. اما اجازه بدهید افشای عنوان آن را بگذارم برای بعد، چون همان‌طور که گفتم نمی‌دانم سرگذشت این نوشته‌ها به کجا می‌انجامد.

پایگاه اطلاع رسانی موسسه شهر کتاب:

<http://bookcity.org/news-4005.aspx>

شنبه ۲۱ دسامبر ۲۰۱۳